

تطبيق اصطلاحاتى از ادبيات و زبان شناسى

مهدى رضائى*

رها زارعى فرد**

چکیده

مطالعه زبان از سده‌های نخستین هجرى در بين پژوهشگران حوزه ادبيات و فلسفه در کانون توجه قرار گرفته و آثار چشمگیری در این حوزه به زبان فارسى و عربى تألیف شده است. از رهگذر این تحقیقات، علم مطالعه زبان در بين فارسى‌زبانان نهادینه و برای بیشتر شاخه‌های مطالعه زبان از قبیل دستور، سبک‌شناسى، معانى، بیان و آواشناسى و... اصطلاحات لازم وضع شد. از طرف دیگر، زبان‌پژوهان در سده جاری، از علم مطالعه زبان به روش نوین استقبال کردند و ضمن این مطالعات، انبوه کتاب‌ها و مقالات از زبان‌های غربى ترجمه شد و بدون توجه به مطالعات بومی واژه‌های جدیدى ساخته شد. این پژوهش به دنبال آن است تا با بررسی اصطلاحات و زیرشاخه‌های نوین زبان‌شناسى و مطالعات بومی و اصطلاحات رایج آن، مقایسه و پیوندی بين دستاوردهای کهن و نو ایجاد کند.

کلیدواژه‌ها: زبان، ادبیات، زبان‌شناسى، دستور، بیان، معانى، بدیع.

* استادیار زبان و ادبیات فارسى دانشگاه سلمان فارسى کازرون rezaei@kazerunsfu.ac.ir

** استادیار زبان‌شناسى دانشگاه چهارم raha.zareifard@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۲۶ تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۱۹

مجله مطالعات و تحقیقات ادبى، بهار و تابستان ۱۳۹۴، شماره ۱۸

۱. مقدمه

لزوم پرهیز از واژه‌سازی‌های جدید در کنار واژه‌هایی با همان مفهوم و معنا بر کسی پوشیده نیست و حتی در برخی کتاب‌های زبان‌شناسی نیز با اینکه به پرهیز از ساخت واژگان هم‌عرض و هم‌معنا اشاره شده است، خود این اصل رعایت نشده و اقدام به واژه‌سازی کرده‌اند و نتیجه آن تنوع واژگان هم‌معنا شده است. در یکی از این کتاب‌ها آمده است که «کیپارسکی (۱۹۸۳) این ویژگی را اصل ممانعت از هم‌معنایی نامیده و معتقد است که معمولاً برای مفاهیم موجود واژه جدید ساخته نمی‌شود؛ زیرا زبان‌ها از داشتن چند واژه هم‌معنا اجتناب می‌کنند؛ احتمالاً وجود چند واژه هم‌معنا باری اضافی بر حافظه گویشوران تحمیل می‌کند و به همین دلیل آنها از چنین وضعیتی دوری می‌جویند» (شقاقی، ۱۳۸۹: ۵۳). او در نادیده‌گرفتن این اصل از طرف بعضی زبان‌پژوهان می‌گوید: «در سال‌های اخیر با توجه به دستاوردهای غربیان در زمینه مطالعه ساختمان واژه و قواعد واژه‌سازی و توصیف انواع ساخت‌ها، بعضی از ایرانیان نیز در توصیف‌های خود تجدیدنظر کرده «وندافزایی» را «اشقاق» نامیده و اصطلاح ترکیب را به واژه‌های غیربسیط فاقد وند اختصاص داده‌اند» (همان: ۸۴). همو در عین حال بر این عقیده است که این تنوع واژه‌سازی‌ها باعث کثرت اصطلاحات و در نتیجه سردرگمی شده است که «طی سالیان گذشته، محققان و مترجمان ایرانی مطالب علمی مختلف و متنوعی را ترجمه و اقتباس کرده و به ضرورت به معادل‌گزینی برای اصطلاحات پرداخته‌اند. با توجه به نبود مرکز و نهادی برای یکسان‌سازی و هماهنگ‌کردن اصطلاحات یادشده در آن سال‌ها، طبیعی است که امروزه در هریک از حوزه‌های علوم با واژه‌های متنوع و گوناگونی مواجه شویم که برای بیان و انتقال موضوعی واحد به کار می‌روند؛ برای مثال در حوزه زبان‌شناسی برای کلمه morpheme معادل‌های «تکوژ»، «واژک»، «واژه» و «جزء صرفی» را در متون استفاده کرده‌اند... هنگامی که دانشجو یا محقق تازه‌کار در مقابل این مجموعه رنگارنگ واژه‌ها قرار می‌گیرد، سردرگم می‌شود و نمی‌داند کدام یک معادل بهتر یا کارآمدتری برای منظور او است» (همان).

با وجود صراحت برای اجتناب از واژه‌سازی جدید، طبیعی است که اقدام بعضی از زبان‌پژوهان برای ساخت واژگانی هم‌عرض با واژگانی که در فرهنگ، زبان و ادبیات ما سال‌ها سابقه دارد، غیرضروری است. بدری‌زاده و یوحنايي (۱۳۸۱) با مطالعه ده کتاب زبان‌شناسی، به این روند واژه‌سازی هم‌عرض در کتاب‌های زبان‌شناسی اشاره کرده و ضمن مطالعه آماری به بررسی معادل‌های فارسی که در برابر اصطلاحات انگلیسی ارائه شده پرداخته‌اند و همچنین به مشکلات ناشی از تعدد و کثرت معادل‌ساخته‌های کتاب‌های

زبان‌شناسی اشاره کرده و پیشنهادهایی در جهت یک‌دست‌سازی آنها ارائه کرده‌اند (بدری‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۷-۳). سجودی (۱۳۸۲) هم با بررسی کاربرد و مفهوم چهار اصطلاح علم بیان - یعنی مجاز، مجاز مرسل، استعاره و کنایه - در مطالعات زبان‌شناسی و دیدگاه صاحب‌نظران غربی درباره آنها، به اختلاف مفهوم و برداشت زبان‌شناسان و ادیبان از آنها اشاره کرده است (سجودی، ۱۳۸۲: ۵۴).

با مقایسه‌ای بین علوم ادبی و شاخه‌های زبان‌شناسی، به سه دسته اصطلاح برمی‌خوریم: دسته اول همان اصطلاحات رایج در علوم ادبی - زبانی اصیل ایرانی است که با مفهوم کهن خود، مقبول زبان‌شناسان قرار گرفته‌اند و استفاده می‌شوند؛ مانند فعل، اسم، حرف، ضمیر، تشبیه و... . دسته دوم بعضی دیگر از اصطلاحات علوم ادبی- زبانی هستند که در زبان‌شناسی کاربرد یافته‌اند، ولی با قدری دخل و تصرف در معنا و مفهوم، مانند مجاز، تضمن، کنایه و... . در این دسته از اصطلاحات، بسیاری موارد دیده می‌شود که بدون توجه به معنای لغوی و اصلی واژه، معنا و مفهوم جدیدی از آن اراده شده است؛ مانند مشتق، گروه، واژه و... . دسته سوم اصطلاحاتی است که ضمن ترجمه ساخته شده‌اند، درحالی‌که معادل بومی آنها در علوم ادبی موجود بوده است؛ مانند توسعه معنایی، تیرگی، الگوشدگی، کارگفت و... . در این مقاله به نمونه‌هایی از اصطلاحات دسته دوم و سوم پرداخته خواهد شد.

۲. بررسی تطبیقی اصطلاحات ساختواژه

۲.۱. تکواژ

در متون جدید زبان‌شناسی واژه‌ای ساخته شده است به نام «تکواژ» و در تعریف آن گفته‌اند: «می‌توان آن را کوچک‌ترین واحد ساختاری زبان قلمداد کرد که یا دارای معنی است یا نقش دستوری را برآورده می‌سازد» (شقایق، ۱۳۸۹: ۵۸). در ساختن این واژه یک اشکال پیش می‌آید که ممکن است تکواژ و واژه یکی شوند که خود زبان‌شناسان نیز معترفند که «تکواژ ممکن است خود به‌تنهایی در ساخت به‌کار رود که در این صورت می‌توان آن را واژه نیز نامید» (همان: ۶۷). به‌دلیل پرهیز از درآمیختگی واژه و تکواژ، اصطلاحات دیگری چون تکواژ قاموسی و تکواژ دستوری و تکواژ آزاد (وحیدیان‌کامیار، ۱۳۸۶: ۸) ساخته شده است؛ مثلاً در تعریف واژه‌های جامد می‌گویند: «در صورتی که بتوان از تکواژی به‌تنهایی بدون اتصال به تکواژ دیگری در ساخت استفاده کرد آن را تکواژ آزاد می‌نامند؛ مانند جوان، زود، درخت. تکواژ آزاد به‌تنهایی و به‌منزله واژه در زبان کاربرد دارد»

(شقاقی، ۱۳۸۹: ۶۵). در یکی از دستورهای زبان فارسی به‌سادگی با استفاده از یک واژه کهن این مشکل برطرف شده است که «لفظ عبارت است از یک یا چند هجا که به‌وسیله آکسان (تکیه) می‌توانند تأمین وحدت نمایند و بر دو نوع است: مستقل و غیرمستقل. لفظ مستقل آن است که دارای وحدت باشد، مانند دانش و لفظ غیرمستقل آن است که وحدت نداشته باشد مانند پساوند مند، ور» (خیام‌پور، ۱۳۸۴: ۱۷).

۲.۲. واژه

واژه کوچک‌ترین واحد معنادار زبان است که خود از آوایی بی‌معنی تشکیل شده است (خیام‌پور، ۱۳۸۴: ۱۸). در یکی از کتاب‌های زبان‌شناسی آمده است که «دو اصطلاح واژه و کلمه هم‌معنی هستند، اما از این پس واژه را فقط برای اشاره به واحد واژگانی ذهنی به‌کار می‌بریم و [...] برای اشاره به صورت عینی و ملموس این واژه واژگانی، از واژه «کلمه» یا صورت «کلمه» استفاده می‌کنیم و چنانچه نقش دستوری واژه از قبیل صورت جمع اسم، ضمیر، ستاک حال فعل و غیره مورد نظر باشد، برای اشاره همزمان به کلمه و نقش دستوری آن، اصطلاح «کلمه دستوری» را به‌کار می‌بریم» (شقاقی، ۱۳۸۹: ۲). درحالی که واژه همان کلمه است، منتها واژه فارسی و کلمه معادل عربی آن است.

۲.۳. مرکب

«مرکب به دو یا چند پایه‌واژه تجزیه‌پذیر است. در ساختواژه مرکب ممکن است میانوند، پسوند، پیشوند، حرف اضافه یا برخی تکواژهای دستوری دیگر به‌کار رفته باشد» (مشکوة‌الدینی، ۱۳۸۸: ۲۹). در همین زمینه باز گفته شده است که «فرایند ترکیب با کنار هم گذاشتن دو یا چند واژه بسیط یا تکواژ واژگانی (آزاد یا وابسته) و تکواژهای دستوری یا دو واژه غیر بسیط، واژه جدید می‌سازد» (شقاقی، ۱۳۸۹: ۹۱). در این دو تعریف اشاره‌ای نشده است که اجزای تشکیل‌دهنده باید از ریشه فعل باشند یا خیر، اما با نگاهی به تعاریف اشتقاق این مطلب مشخص‌تر می‌شود.

۲.۴. اشتقاق

«وندهای اشتقاقی برای ساختن واژه‌های زبان به‌کار می‌روند... باغ + بان: باغبان» (شقاقی، ۱۳۸۹: ۵۴). همچنین، «اولین فرآیندی که [در زمینه واژه‌سازی] مطرح می‌شود فرآیند اشتقاق است که به ظاهر درباره آن هیچ اختلاف نظری وجود ندارد و آن را وندافزایی هم نامیده‌اند» (همان: ۸۵). شقاقی بدون هیچ برهانی می‌گوید که «برخلاف نگرش سنتی، اصطلاح مشتق را برای اشاره به کلمه‌های دارای پایه فعلی به‌کار نمی‌بریم... کلمه‌های ساخته‌شده با فرآیند اشتقاق را مشتق نام می‌دهیم» (همان: ۹۱). در تعریفی دیگر نیز گفته

شده که واژه مشتق را می‌توان به یک پایه‌واژه و یک یا چند پیشوند یا پسوند تجزیه کرد. پایه‌واژه در واژه مشتق، اسم، صفت یا فعل است. پسوند یا پیشوند تکواژهای مشتق‌سازند و همیشه به همراه پایه‌واژه در ساخت واژه مرکب به کار می‌روند (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۸۸: ۳۰).

بر هر فارسی‌زبانی واضح است که وقتی واژه از واژه دیگر گرفته شده باشد، متفاوت با آن است که دو بخش مجزا با هم ترکیب شده باشند؛ چنان‌که در فرهنگ فارسی ذیل مشتق گفته شده است «چیزی که از چیزی دیگر جدا شده/ کلمه‌ای که از کلمه دیگر گرفته شده» (معین، ۱۳۷۷: ۴۲۳۶). در مثال پیش‌گفته باغبان از باغ یا بان گرفته نشده است؛ بلکه از باغ و بان ترکیب شده است. در دستورهای سنتی اشاره شده است که «اسم‌هایی را که با بن ماضی یا مضارع فعل ساخته می‌شوند مشتق می‌نامند؛ مانند بینش، پویه، دلداری، رفتار... در مقابل، اسم‌هایی که در ساختمان آن بن فعل وجود ندارد جامد نامیده می‌شوند؛ مانند پرستو، اسب، دختر، پسر، قلم» (انوری، ۱۳۷۴: ۷۸).

۲.۵. وندها

وندها در زبان فارسی خود به سه دسته پسوند، میانوند و پیشوند تقسیم می‌شوند (انوری و همکاران، ۱۳۷۴: ۲۷۲)؛ ولی دیده می‌شود که اصطلاح دیگری نیز ساخته شده است که با اصطلاحات رایج در دستورهای قدیمی‌تر زبان فارسی هماهنگ نیست.

بیناوند: در تعریف بیناوند گفته‌اند که «این قبیل وندها که همیشه میان دو کلمه ظاهر می‌شوند بیناوند نام دارند... مانند تکاپو، دمام...» (شفاقی، ۱۳۸۹: ۶۸). این درحالی است که به این قبیل وندها در همه کتاب‌های دستور فارسی میانوند گفته شده است. اما دلیل وضع اصطلاح بیناوند که از نظر معنای لغوی تفاوتی با میانوند ندارد، آن است که عده‌ای را اعتقاد بر آن است که «میانوند به درون ساختمان ریشه رسوخ می‌کند یعنی ساختمان ریشه‌ای را که از قبل در زبان وجود داشته است می‌شکند و درون آن وارد می‌شود. در زبان فارسی میانوند یافت نمی‌شود» (همان). در این نقل قول ادعا شده است که میانوند در زبان فارسی وجود ندارد، ولی براساس همین تعریف باز الف دعا در افعال مریزاد، باد (باشد)، کناد و... از دید این بحث برکنار مانده است.

۲.۶. فعل

در حوزه فعل به چندین اصطلاح جدید برخورد می‌کنیم، درحالی‌که می‌توان به‌سادگی اصطلاحات رایج در سنت‌های دستورنویسی فارسی را جایگزین آنها کرد.

فعل رابط: «خدا دانا است/ طبیعت شگفت‌انگیز است/ برخی دانشجویان معلمان خوبی می‌شوند و...». از لحاظ معنی فعل‌های یادشده مبین پیوند میان نهاد و یک گروه اسمی یا صفتی همراه فعل‌های یادشده است که مسند نامیده می‌شود. به هر کدام از فعل‌های بودن، شدن و گردیدن فعل رابط گفته می‌شود» (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۸۸: ۳-۹۲). در بیشتر دستوره‌های زبان فارسی به این قسم از افعال «فعل ربطی» گفته می‌شود نه «فعل رابط».

فعل واژگانی: «فعل واژگانی فعل اصلی است که به تنهایی می‌تواند در جایگاه گروه فعلی ظاهر شود؛ مانند رفت، می‌رود، رفته است، رفته بود و...» (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۷۴: ۱۳۹). منظور از فعل واژگانی همان «فعل ساده» است که واژه اصلی فعل (عاری از اجزای صرفی و پیشین) قابل تجزیه نباشد و در دستوره‌های زبان فارسی می‌توان تعریف آن را یافت (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۲۳۸؛ فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۹۴؛ خیام‌پور، ۱۳۸۴: ۶۹).

فعل مرکب حرف اضافه‌ای: «دسته دیگری از فعل‌های مرکب با ساخت گروه حرف اضافه‌ای + عنصر فعلی به کار می‌روند؛ مانند به کار انداختن، به هوش آمدن، به نظر رسیدن و...» (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۸۸: ۲-۹۱). اصطلاح «عبارت فعلی» را متقدمان برای اطلاق بر همین نوع فعل یادشده به کار می‌برده‌اند. در تعریف عبارت فعلی گفته شده که «عبارت فعلی به دسته‌ای از کلمات اطلاق می‌شود که از مجموع آنها معنی فعل واحدی حاصل می‌شود و غالباً معادل با مفهوم یک فعل ساده یا یک فعل مرکب است. عبارت‌های فعلی بیش‌از دو کلمه هستند که معمولاً یکی از کلمات حرف اضافه است و مجموع عبارت نیز معمولاً معنی مجازی دارد» (انوری و همکاران، ۱۳۷۴: ۲۶).

فعل حال ساده: «فعل حال ساده می‌خواهیم، می‌افتم و...» (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۷۴: ۵-۱۴۴). منظور از حال ساده که گرته‌برداری از *simple present* است، «مضارع اخباری» است. در تعریف مضارع اخباری آمده که «مضارع فعلی است که معمولاً بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند. مضارع در زبان فارسی سه گونه است: مضارع اخباری، مضارع التزامی، مضارع ملموس» (انوری و همکاران، ۱۳۷۴: ۵۷).

فعل حال استمراری: «دارم می‌خوانم، داری می‌بینی» (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۷۴: ۵-۱۴۴). این اصطلاح ترجمه *perfect present* است که در دستوره‌های سنتی زبان فارسی بدین‌گونه افعال مضارع ملموس گفته شده است (انوری و همکاران، ۱۳۷۴: ۶۱).

۲.۷. اسم

شناخته: «به واژه‌ای اطلاق می‌شود که گوینده مطمئن است مصداق آن واژه، برای مخاطب شناخته شده است... بچه دارد گریه می‌کند / کتاب را بده برایم بیاورند / متهم را بیاورید. در نمونه‌ها به ترتیب واژه‌های بچه، کتاب و متهم شناخته تلقی می‌شوند» (صفوی، ۱۳۸۴: ۹-۶۸). در دستوره‌های زبان فارسی «معرفه» برای همین مفهوم به کار رفته است و «عنوانی است که در نزد گوینده و شنونده یا خواننده معلوم و معین باشد» (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۳۲).

لفظ عام: «به لفظی گویند که مفهومی به مصادیقی از یک نوع دلالت می‌کند؛ برای نمونه واژه‌ای نظیر سنگ که به میلیاردها مصداقی دلالت دارد که انسان برحسب دانش دایرة‌المعارفی‌اش در یک طبقه قرار داده است» (صفوی، ۱۳۸۱: ۸۸). به قطع تنها اسم می‌تواند معرفه و نکره واقع شود نه انواع دیگر واژگان؛ به همین دلیل به کاربردن «لفظ عام» نوعی گریز از هنجار دستورنویسی به‌شمار می‌رود و بهتر بود که اصطلاح «اسم عام» به کار برده می‌شد.

۲.۸. ضمیر

ضمیر انعکاسی: ضمیر انعکاسی اصطلاحی است که برای نامیدن ضمیر مشترک به کار رفته است و گفته می‌شود «خود + ضمیر متصل: خود ... + ام، ات، اش، مان، تان و شان. خود + ضمیر منفصل: خود + من، تو، او، آن، ما، شما، آنها» (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۳۷). عده‌ای دیگر بدین واژگان مرجعواره می‌گویند (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۲۱۵). درحالی‌که ضمیر خود و خویش و خویشن ضمیر مشترک هستند، چه تنها باشند چه به ضمائر دیگر بپیوندند (فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۱۵۹).

ضمیر نامعین: اصطلاحی است که برای واژگانی چون هرکه، هرچه، هیچ، هیچ‌کس، کسی، چیزی و غیره به کار می‌رود (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۳۷). درحالی‌که این واژگان همان ضمائر مبهم در دستوره‌های سنتی هستند (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۱۵۲).

دوسویه: «دوسویه برای جانشین‌هایی چون همدیگر، یکدیگر به کار رفته است» (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۲۱۵). این دسته از واژگان نیز نوعی از ضمائر مبهم هستند (انوری و همکاران، ۱۳۷۴: ۲۱۰).

۲.۹. قید

قید از انواع واژگان فارسی است که خود به اقسامی چون قید پرسش، تعجب، زمان، مکان و غیره تقسیم می‌شود (انوری و همکاران، ۱۳۷۴: ۲۳۷-۲۱۸). در کتاب‌های زبان‌شناسی از اصطلاحاتی متفاوت برای این نوع واژه استفاده شده است، از جمله برای قید، واژه «ادات» به کار رفته است و برای قید پرسش از «پرسش‌واره» استفاده شده است.

ادات: «شماری از سازه‌ها هستند که نشان می‌دهند یک رخداد کی، کجا، چگونه یا چرا روی داده است. نقشی که این سازه‌ها ایفا می‌کنند به ادات معروف است. به جمله‌های زیر و سازه‌های «پنج‌سال پیش»، «در شیراز»، «ناگهان» و «زیرا به دلخواه او کار نمی‌کنیم» توجه کنید. این سازه‌ها به ترتیب به زمان نوشتن کتاب، مکان درس‌دادن، شیوه توقف و دلیل کناریامدن پیام با ما، دلالت دارند. این کتاب را پنج‌سال پیش نوشتم/ ما در شیراز درس می‌دهیم/ بچه‌ها ناگهان متوقف شدند/ پیام با ما کنار نمی‌آید؛ زیرا به دلخواه او کار نمی‌کنیم» (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۲۹).

پرسش‌واره: «در جمله‌های پرسشی (حالت بی‌نشان) پرسش‌واره به فعل نزدیک‌تر می‌شود... آنها با کی دارند قدم می‌زنند؟» (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۱۵۸). «زبان فارسی یکی از زبان‌هایی است که نسبت به دیگر زبان‌ها در جمله‌های پرسشی، انعطاف بیشتری نشان می‌دهد، اما یک موضوع را نباید نادیده گرفت که حرکت پرسش‌واره به طرف ابتدای جمله است» (همان: ۱۵۹). هرچند در دو مثال فوق تعریفی نیامده است، از مثال مشخص است که منظور از پرسش‌واره همان قیده‌های پرسشی است.

۳. بررسی تطبیقی اصطلاحات نحو

نحو به مطالعه زبان در سطح فراتر از واژه می‌پردازد؛ یعنی هنگامی که هدف از کاربرد زبان انتقال معنای یک واژه نیست، بلکه به وسیله زبان مفهومی بیشتر از معنای یک واژه منتقل می‌شود.

۳.۱. همان‌گویی

«یکی از روابط معنایی در سطح جمله است که کاربرد حشو در درون جمله برحسب تکرار، کاربرد واژه هم‌معنی یا کاربرد شرایط لازم و کافی به حساب می‌آید» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۳). همان‌گویی همان نقش تأکید است؛ زیرا هنگامی که واژه‌ای برای تأکید واژه قبل عیناً یا با قدری تغییر ذکر شود، بدان نقش تأکیدی می‌گویند. در مثال «حالم امروز خوب خوب است»، خوب دوم تأکید است» (انوری، ۱۳۷۴: ۱۳).

۲.۳. فاعل

سه نقش «عامل»، «عامل بالقوه» و «کنش‌زا» دارای همان مفهومی هستند که «فاعل» دارد. فاعل نهادی است که انجام‌دهنده عمل فعل است؛ «یعنی انجام‌دادن کاری را به او نسبت می‌دهیم: ایرج رفت، ایرج می‌گوید. در این دو جمله ایرج مسندالیه و فاعل است» (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۶۵).

عامل: «به عنصری در جمله اشاره دارد که دارای تصور باشد و آگاهانه و به صورت ارادی دست به عملی بزند» (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۸۰).

عامل بالقوه: «به عنصر زبانی‌ای که با توانایی بالقوه‌ای که در آن نهفته است موجب نوعی حرکت و تغییر گردد، هرچند قصد و اراده‌ای نباشد» (همان: ۸۱).

کنش‌زا: «به عنصر زبانی گفته می‌شود که وقوع یک عمل انتزاعی یا غیرانتزاعی از آن آغاز شود» (همان).

۳.۳. متمم مفعول

«در بعضی جمله‌ها مرجع گروه‌های اسمی / وصفی موجود در گزاره، مفعول مستقیم است؛ از این رو نقش این گروه‌ها را متمم مفعول می‌نامیم. بچه را یسنا نام نهادند/ ما همه حسن را باهوش می‌پنداشتیم که یسنا و باهوش "متمم مفعول" است» (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۲۸). این نقش را تمیز گفته‌اند و در توضیح آن آمده که «مفهوم برخی از فعل‌ها با وجود مفعول یا متمم یا هر دو تمام نمی‌شود و به وابسته دیگری نیاز پیدا می‌کند تا مفهوم خود را تمام کند؛ مثلاً من او را شایسته می‌دانم، بدون واژه شایسته مفهوم فعل می‌دانم ابهام دارد. این واژه‌ها را تمیز می‌نامند» (انوری، ۱۳۷۴: ۱۲).

۴.۳. گروه

واژه «گروه» در زبان فارسی اسم جمع است و دارای بیش‌از یک مصداق؛ چنان‌که در فرهنگ فارسی معین، ذیل گروه نوشته شده است: «دسته‌ای از مردم، جماعت» (معین، ۱۳۷۷: ۳۲۸۰). حال با این روشنی در معنی لغوی گروه، این واژه بدون توجه به معنی و هنجار زبان فارسی، بر یک واحد نیز اطلاق شده است:

«در ساختی چون «علی نامه را نوشت» گروه اسمی «علی» به دو دلیل نشان‌دهنده نهاد است:

الف: این گروه اسمی به فردی اشاره دارد که عمل را انجام داده است.

ب: بند درباره علی است» (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۸۲).

«گروه وصفی در نقش نهاد: شجاع تنها لفظی است که می‌توان به این سرباز داد» (همان: ۸۳).
 «علی (گروه اسمی بیشینه) کیک را خوردن (گروه صرفی درونه)» (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۱۴۴).

۵.۳. جمله

درباره ساختار جمله و اقسام آن نیز در دستوره‌های فارسی اصطلاحاتی موجود است که نیاز به اصطلاحات نوساخته را کمتر می‌کند.

جمله درونه‌ای: «به جمله‌هایی که در درون سازه‌های نحوی جمله دیگر به کار می‌روند، جمله درونه‌ای و از لحاظ ارتباط دستوری آنها با جمله دربرگیرنده یا اصلی، جمله وابسته گفته می‌شود» (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۷۴: ۹۵). به این نوع جمله با عنوان «جمله درونه» هم اشاره شده است: [در جمله] «به نظر می‌رسد که صدام دیوانه است» دیوانه‌بودن صدام جمله درونه است» (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۱۵۶ و ۱۴۶).

بند موصولی: «بند موصولی به دنبال وابسته‌های پسین و در جایگاه پایانی گروه اسمی به کار می‌رود. در جلو بند موصولی الزاماً حرف ربط "که" ظاهر می‌شود... کتابی که اکنون می‌خوانم...» (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۸۸: ۱۶۵).

همه نمونه‌هایی که برای جمله درونه‌ای و بند موصولی ذکر شده است جمله پیرو هستند که اصطلاحی رایج است و در تعریف آن گفته شده که «جمله پیرو آن جزء از جمله مرکب است که همراه جمله پایه می‌آید و وابسته به جمله پایه است» (انوری، ۱۳۷۴: ۳۱).

۴. بررسی تطبیقی اصطلاحات معنی‌شناسی و علم معانی

علوم بلاغی به چند شاخه از جمله معانی، بیان و بدیع تقسیم می‌شود که علم معانی همان کارکردی را دارد که معنی‌شناسی دارد و مباحث این دو بسیار مشترک است.

۴.۱. اشتراک لفظی

مفهوم «هم‌نام» و «دلالت چندگانه» را می‌توان در «اشتراک لفظی» یافت؛ زیرا اشتراک لفظی زمانی به کار برده می‌شود که چند مفهوم و مصداق متفاوت را با یک واژه نام‌گذاری کنند یا یک واژه برای نامیدن مصادیق متفاوت و مجزا به کار رود؛ مانند واژه شیر در فارسی که هم به مایع لبنی که مستقیماً از گاو یا گوسفند و دیگر پستانداران به دست می‌آید، و هم به حیوانی زنده، مشهور به سلطان جنگل، اطلاق می‌شود، و هم نام ابزاری برای بازوبسته کردن جریان آب و گاز و دیگر مایعات و گازهاست.

هم‌نام: «واژه‌هایی را که صورت نوشتاری و آوایی یکسانی دارند، اما دارای معانی متفاوت‌اند واژه‌های هم‌نام می‌نامند» (شقایق، ۱۳۸۹: ۲۹). به رابطه میان واژه‌های متفاوتی گفته می‌شود که دارای یک صورت گفتاری و یک صورت نوشتاری‌اند» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

دلالت چندگانه: «در معنی‌شناسی نظری به دلالت یک واحد زبان، واژه، گروه یا جمله به چند مفهوم مختلف گفته می‌شود: رفته چندتا پیچ و مهره بخرم/ سر آن پیچ نگه‌دار پیاده شوم» (صفوی، ۱۳۸۴: ۵۶).

۲.۴. هم‌معنا

«گاهی چند صورت یک معنا دارند مانند شاد و خوشحال و هر دو برای اشاره به نشاط روحی انسان به کار می‌روند و واژه‌های هم‌معنا نامیده می‌شوند» (شقایق، ۱۳۸۹: ۳۰). همچنین گفته شده که هم‌معنایی «در رابطه میان واحدهایی است که اگر جانشین یکدیگر شوند، شمّ زبانی سخنگوی زبان تغییری در معنی زنجیره کلام درنیابد: اتومبیلش را دزدیدند/ ماشینش را دزدیدند» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۳). هم‌معنا همان «مترادف» است که دو واژه «از لحاظ لفظ جدا ولی از حیث معنی یکی هستند» (انوری، ۱۳۷۴: ۱۰۹). مانند نور و روشنایی، ظلمت و تاریکی، عدل و داد و... (همان).

۳.۴. کنش‌های گفتاری گوینده‌محور

«این کنش‌ها در شمار آن دسته از کنش‌های گفتاری محسوب می‌شوند که مبتنی بر گوینده‌اند و در وهله نخست کسی را مخاطب قرار نمی‌دهند:

۱. سرزنش: گوینده عواطف و احساسات توأم با اکراه خود را کاهش می‌دهد.
۲. تعجب: گوینده قادر نیست توجه ناگهانی خود را با روال معمول مفهوم بافت وفق دهد.
۳. یأس: موافقت توأم با اکراه مطرح است که گوینده قادر نیست آن را تغییر دهد» (البرزی، ۱۳۸۶: ۱۳۳).

به این نام‌گذاری‌های جدید در علم معانی جمله عاطفی می‌گویند «که با آن یکی از عواطف خود از قبیل، تعجب، تمنی، خشم و جز آن را بیان می‌داریم» (انوری، ۱۳۷۴: ۳۰۷).

۴. نظریه کارگفت

«تقریباً چهل سال پیش در فلسفه متوجه شدند که افعال مخصوصی با صورت‌هایی خاص وجود دارند که برای گفته‌هایی به کار می‌روند که به جای اینکه فقط اطلاعاتی را درباره جهان گزارش دهند، کاری را انجام می‌دهند». همین مفهوم با اصطلاح «کنش گفتاری

تقریری» نیز بیان می‌شود که «به آن دسته از کنش‌های گفتاری گفته می‌شود که بیان آن به تغییر اوضاع دنیای خارج بینجامد» (هافمن، ۱۹۹۳: ۲۸۱).

در علم معانی این نوع جملات را با عنوان جملات انشایی بیان می‌کرده‌اند؛ چون «انشا بیانی است که قابل صدق و کذب نباشد؛ زیرا در انشا از مسائل بیرونی خبر نمی‌دهیم، بلکه احساسات و عواطف درونی را بیان می‌کنیم» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۳۵). همچنین انشا به معنی خلق کردن و پدیدآوردن است و جملاتی را که به وسیله آن عملی خلق می‌شود و پدید می‌آید انشا می‌گویند. نکته درخور توجه آن است که نظریه کارگفت بنابر اظهار مذکور چهل سال قبل ارائه شده است؛ درحالی که در کتاب *مختصرالمعانی* که در باب فنون بلاغت است و سعدالدین تفتازانی در سال ۷۵۶ هجری قمری، نزدیک به هفت سده قبل تألیف کرده است، عین مطالب پیش گفته درباره آنچه «کارگفت» نامیده شده، با عنوان «انشا» بیان شده است: «فانشاء و تحقیق ذلک ان الکلام اما ان یکون له نسبه بحیث تحصل من اللفظ و یکون اللفظ موجدا لها» (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۲۳). «علم ان الانشاء قد يطلق علی نفس الکلام الذی لیس لنسبته خارج تطابقه أو لا تطابقه و قد یقال علی ما هو فعل المتکلم اعنی القاء مثل هذا الکلام» (همان: ۱۲۸). همچنین در *جواهرالبلاغه* که نزدیک به هفتادسال قبل تألیف شده (۱۳۶۲ قمری) درباره انشا آمده است که «الانشاء لغة الایجاد و اصطلاحاً ما لایحتمل الصدق و الکذب لذاته نحو اغفر و ارحم فلا ینسب الی قائله صدق و کذب و ان شئت فقل فی تعریف الانشا ما یحصل مضمونه و لا یتحقق الا اذا تلفظت به مطلب الفعل فی "افعل" و طلب الکف فی "لا تفعل" ... کل ذلک ما حصل الای بنفس الصیغ المتلفظ بها و ینقسم الانشاء الی نوعین: انشاء طلبی و انشاء غیرطلبی» (هاشمی، ۱۳۷۹: ۴۹). بنابراین انشاء یعنی ایجاد و معادل است با مفهوم کار در «کارگفت».

۴.۵. کانون توجه

«برحسب نوع انتخاب واژه‌ها در آرایش جمله مشخص می‌شود که گوینده بر چه واحدی از صحنه تأکید دارد.

۱. روسیه به کره شمالی سلاح فروخت.

۲. کره شمالی از روسیه سلاح خرید.

در نمونه ۱ کانون توجه گوینده روسیه بوده است، درحالی که در نمونه ۲ کره شمالی در کانون توجه بوده است» (صفوی، ۱۳۸۴: ۸۳). همین مفهوم را در علم معانی می‌توان ذیل «تقدیم و تأخیر مسندالیه» یافت. «در نثر عادی معمولاً نخست مسندالیه و سپس مسند را می‌آورند اما... مقدم‌داشتن مسند برای تأکید و جلب توجه و اهمیت‌دادن بدان است»

(شمیسا، ۱۳۷۵: ۲-۹۱). حتی در متون متقدم‌تر بلاغی نیز بحث تقدیم و تأخیر مسندالیه که به دلایلی انجام می‌گیرد مطرح است و از دلایل این جابه‌جایی به مواردی اشاره شده است، از جمله تعجیل در بیان شادی، تعجیل در ذکر بدی، لذت، تبرک، اختصاص و... (هاشمی، ۱۳۷۹: ۳-۹۰).

ع. ۶. بند خنثی

«در زبان فارسی بندی به نام بند خبری نداریم، اما به جای آن بند خنثی وجود دارد که بسته به نوع آهنگ کلام می‌تواند القاکننده مقوله‌های معنایی - منظوری سؤال یا اطلاع باشد؛ مانند «مهدی از مدرسه بازگشت» که می‌توان به شکل خبری یا پرسشی خواند» (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۷۲). عین همین مفهوم را می‌توان ذیل عنوان «معانی ثانوی جملات خبری» در علم معانی یافت که گفته می‌شود «از جملات خبری برای اغراض دیگری هم استفاده می‌شود که در علم معانی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ یعنی گاهی مقاصد دیگری وظیفه اصلی یعنی اخبار را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۶۶).

ع. ۷. تضمن

«نوعی معنی اضافی به‌شمار می‌رود که فراتر از معنی خود کلمات است» (یول، ۱۳۸۹: ۵۳). این مفهوم در علم معانی تحت عنوان «لازم حکم» بیان می‌شود: «اگر مقصود معنای اولیه جمله باشد، بیان حکم و اگر مراد معانی ثانوی باشد، لازم حکم است» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۴۰).

کنش گفتاری غیرمستقیم: «هرگاه ارتباط بین ساختار و کارکرد غیرمستقیم باشد، آن را کنش گفتاری غیرمستقیم می‌نامند» (یول، ۱۳۸۹: ۷۷). همین مفهوم را نیز می‌توان زیرمجموعه لازم حکم برشمرد.

ع. ۸. کنش گفتاری بیان احساس

«نوعی کنش گفتاری است که احساس گوینده را از جهان خارج نشان می‌دهد. این بیان شامل حالات روانی و نیز نمود احساساتی از قبیل شادی، درد، علاقه، تنفر، لذت و غم است» (همان، ۷۴). این مطلب را نیز می‌توان ذیل عنوان انشاء در کتاب‌های معانی یافت که گفته می‌شود «در انشاء از مسائل بیرونی خبر نمی‌دهیم، بلکه احساسات و عواطف درونی را بیان می‌کنیم» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۳۵).

۴.۹. کنش گفتاری اطلاع‌دهنده

«این کنش‌ها واقعیتی را با این هدف توصیف می‌کنند تا مخاطب را از آن باخبر سازند» (البرزی، ۱۳۸۶: ۱۲۳). دقیقاً مفهوم و کارکرد اصلی جملات خبری است که ذیل بحث «اخبار» در علم معانی گنجانده شده است (هاشمی، ۱۳۷۹: ۳۸).

۴.۱۰. تحلیل مبتدا و خبر متون

«می‌توان کل یک متن را به ساختارهای مبتدا و خبر تجزیه کرد. ساختار مبتدای واقعی متن عبارت است از مبتداها، روابط متقابل و سلسله‌مراتب آنها، روابط اجزا و نیز کل متن و موقعیت» (البرزی، ۱۳۸۶: ۲۲۳). این عنوان می‌تواند کاملاً منطبق با مبحث «احوال مسندالیه» و «احوال مسند» در علم معانی باشد (شمیسا، ۱۳۷۵: ۹۵-۷۴).

۵. بررسی تطبیقی اصطلاحات بیان

بیان از فنون بلاغت فارسی است که درکانون توجه زبان‌شناسی نیز قرار گرفته است. در بسیاری موارد شاهد استفاده متفاوت از اصطلاحات این علم در زبان‌شناسی هستیم. بیان فارسی شامل چهار مبحث اصلی تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه است.

۵.۱. کنایه

«کنایه جمله یا ترکیبی است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه صارفه‌ای هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند وجود نداشته باشد» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۲۶۵). اصطلاحاتی در زبان‌شناسی ساخته شده که معادل آن را می‌توان در متون بلاغی فارسی یافت؛ از جمله: جمله اصطلاحی، تیرگی و الگوشدگی که تعابیر دیگری از کنایه هستند و تعاریف و مثال‌های آنها را می‌توان جزء کنایه برشمرد.

جمله اصطلاحی: «به جمله‌ای گفته می‌شود که مفهومی حاصل جمع مفهوم واحدهای تشکیل‌دهنده اثر نباشد: ۱. حسابی موی دماغم شده ۲. سیلش را چرب کردم ۳. سایه‌اش حسابی سنگین شده» (صفوی، ۱۳۸۴: ۴۳).

تیرگی: «در برابر شفافیت معنایی، ویژگی است که... برای اشاره به عدم درک مستقیم و خالی از قراردادهای اضافی مفهوم یک واحد زبانی از طریق صورت آن واحد به کار می‌رود...»
۱. فرستادش دنبال نخود سیاه ۲. چوب لای چرخم نگذار ۳. برای گرفتن یک پایان کار کوفتی حسابی افتادم توی دست‌انداز» (همان: ۳۹).

الگوشدگی: «ویژگی است که به یک استعاره اجازه می‌دهد الگویی برای ساخت استعاره‌های بعدی باشد...: ۱. خودش را کشیده بالا».

اگر برحسب نمونه ۱ بتوان بالا را استعاره برای «رسیدن به موفقیت» در نظر گرفت همین ویژگی به ما اجازه خواهد داد تا از جملات ۲ تا ۵ استفاده کنیم:

(۲) دیگر دستان به دامنش نمی‌رسد.

(۳) رسیده به آن بالا بالاها.

(۴) ما را ریز می‌بیند.

(۵) یک نگاهی به زیر پایتان هم بیندازید» (همان: ۶-۱۵).

این مثال‌ها مربوط به استعاره نیستند، بلکه «بالا کشیده» در مثال ۱ کنایه است و کنایه‌های بعدی مسلماً بدون توجه به کنایه موجود در جمله ۱ و فقط با توجه به همسان‌انگاری «ترفیعی» در مقام و «ترفیعی» در مکان شکل گرفته است.

۲.۵. استعاره

استعاره از آرایه‌های ادبی است و در تعریف آن می‌توان گفت «عبارت است از آنکه یکی از دو طرف تشبیه (مشبه و مشبه‌به) را ذکر و طرف دیگر را اراده کرده باشند» (همایی، ۱۳۷۵: ۲۵۰). در مبحث استعاره، تحت تأثیر ترجمه، اصطلاحات جدیدی در زبان‌شناسی وارد شده است.

طرح‌واره حرکتی: «حرکت انسان و مشاهده حرکت پدیده‌های متحرک سبب شده است تا انسان از حرکت، طرح‌واره‌ای در ذهن خود پدید آورد و برای مفاهیمی که درباره‌شان مسیر حرکت قابل تصور نیست مسیر حرکت در نظر گیرد: (۱) رسیدیم به ته قصه (۲) برای رسیدن به موفقیت باید تلاش کرد (۳) خیلی مانده بررسی به حرف من» (صفوی، ۱۳۸۴: ۷۴). همه مثال‌های گفته‌شده را در علم بیان می‌توان با استعاره تبعیه (یا استعاره در فعل) توجیه کرد و نیازی به واژه‌سازی جدید نیست؛ زیرا در «استعاره تبعیه... فاعل را حقیقی پنداشته، فعل را به علاقه مشابهت تعبیر و تفسیر می‌کنیم» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۱۸۴). این مثال‌ها را حتی با جاندارانگاری - که از مباحث فرعی استعاره است - نیز می‌توان توجیه کرد؛ چون «در تفکر بشر قدیم همه چیز جاندار بوده است: باد می‌آمد و شب می‌رفت یا خورشید می‌آمد و می‌رفت. بقایای این تفکر قدیم هنوز در زبان روزمره زنده است و چنان عادی شده است که توجه را جلب نمی‌کند» (همان: ۱۷۸).

انتقال معنایی: «در معنی‌شناسی زبانی به فرایندی گفته می‌شود که به هنگام هم‌نشینی واحدهای زبانی بر روی محور هم‌نشینی عمل می‌کند و سبب می‌گردد تا مفهوم هر واحد زبانی بر مفهوم واحدهای هم‌نشین تأثیر بگذارد...»

(۱) آب خوردم (۲) هوا خوردم (۳) ناخن خوردم (۴) آدامس خوردم. در نمونه‌های ۱ تا ۴ معنی فعل خوردن تحت تأثیر واژه هم‌نشین قرار می‌گیرد و به ترتیب در معنای نوشیدن، استنشاق کردن، کندن و جویدن به کار می‌رود» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۷). اصطلاح برساخته مزبور را با توجه به مثال‌هایش، هم می‌توان با استعاره تبعیه توجیه کرد و هم با آرایه مشاکلت در بدیع. «مشاکلت آن است که لفظی را به عاریت و مجاورت و هم‌شکل بودن با الفظی که در جمله ذکر شده است هم‌شکل و یکسان کنند» (همایی، ۱۳۷۵: ۳۰۲).

انتزاع زدایی: «یکی از ویژگی‌های ساخت استعاره تلقی می‌شود و آن اعتقاد به این نکته است که مستعارمنه کمتر از مستعارله انتزاعی است» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۶). این مفهوم را می‌توان ذیل عنوان مشابه به اعراف و اجلی در بیان فارسی یافت (شمیسا، ۱۳۷۹: ۱۲۳).

طرح‌واره حجمی: «انسان برحسب تجربه فرارگرفتن در مکان‌های دارای حجم و ویژگی حجم‌داشتن را به مفاهیمی گسترش داده است که برایشان حجمی قابل تصور است: ۱. رفته تو فکر ۲. چرا می‌پری توی حرفم ۳. توی بد مخمضه‌ای افتاده‌ام» (صفوی، ۱۳۸۴: ۷۳). مثال‌های مزبور هم در تعریف استعاره تبعیه قابل طرح است.

۵.۳. مجاز

مجاز از آرایه‌های بیانی است که به کاربردن واژه‌ای است در غیر معنی‌ای که برای آن در نظر گرفته شده است به همراه قرینه‌ای که ذهن را از معنی اصلی به معنای مجازی سوق دهد. در زبان‌شناسی به مجاز بسیار اهمیت داده شده و اصطلاحات جدیدی برای آن ساخته شده است.

جزء‌واژگی: «جزء‌واژگی رابطه کل به جزء را میان دو مفهوم می‌نمایاند... در این مورد می‌توان واژه کل یا را نسبت به واژه جزء ساق، زانو و ران نمونه آورد» (صفوی، ۱۳۸۴: ۲-۴۱). این اصطلاحات را می‌توان با مجاز به علاقه جزء و کل تبیین کرد. در علاقه جزء و کل می‌توان «به دلالت تضمن کل را در معنی جزء و جزء را در معنی کل به کار برد» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۴۶).

افزایش معنایی: «واحدهای واژگانی به هنگام هم‌نشینی با یکدیگر بر روی محور هم‌نشینی، بخشی از مفهوم خود را به یکدیگر انتقال می‌دهند... (۱) برو دو تا چای بردار بیاور (۲) بیا خورش را نیندازی. در نمونه‌ها برحسب فرآیند افزایش معنایی چای در مفهوم فنجان چای و خورش در مفهوم ظرف خورش به کار رفته‌اند» (همان: ۱۵-۱۴). با توجه

به مثال‌های ذکرشده می‌توان متوجه شد که افزایش معنایی نوعی از مجاز یعنی مجاز به علاقه ظرف و مظروف است؛ «یعنی استعمال جای و جایگیر به جای هم به دلالت التزام» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۴۸).

ارجاع: «در گونه‌ای از ارجاع... میان قصد شناسایی [ازظرف گوینده] و شناخت قصد [ازظرف شنونده] همکاری اساسی وجود دارد. این فرآیند نه تنها میان گوینده و شنونده، بلکه براساس عرف بین تمام اعضای یک جامعه که فرهنگ و زبان مشترک دارند نیز وجود دارد... الف) تمام قفسه پایین را شکسپیر پر کرده است ب) قصد داریم در لندن شکسپیر را تماشا کنیم ج) در مدرسه از شکسپیر متنفر بودم» (یول، ۱۳۸۹: ۳-۳۲). این اصطلاح منطبق بر تعریف مجاز به علاقه سبب و مسبب یا علت و معلول است؛ «یعنی به کاربردندگی و کنش به جای یکدیگر به دلالت التزام» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۴۹).

هم‌بافت: «توانایی ما در شناسایی مصداق‌های موردنظر گوینده فراتر از فهم ما از عبارات ارجاعی بوده است؛ بدین معنی که اطلاعات زبانی یا هم‌بافت همراه عبارات ارجاعی نیز به کمک ما می‌آمده است. در مثال «برزیل برنده جام جهانی شد»، کلمه برزیل عبارتی ارجاعی به شمار می‌آید و گزاره «برنده جام جهانی شد» نیز بخشی از هم‌بافت را تشکیل می‌دهد» (یول، ۱۳۸۹: ۳۵). این تعریف از هم‌بافت همان چیزی است که در بحث مجاز با عنوان «قرینه» شناخته می‌شود (شمیسا، ۱۳۷۹: ۴۴).

۶. بدیع

بدیع از دیگر فنون ادبی است که «از وجوه تحسین کلام بحث می‌کند و... مجموعه شگردهایی است که کلام عادی را کم‌وبیش تبدیل به کلام ادبی می‌کند یا کلام ادبی را به سطح والاتری تعالی می‌بخشد» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۱). بدیع دارای آرایه‌هایی است که منظورنظر زبان‌شناسی نیز قرار گرفته است، ولی از اصطلاحات رایج در این علم ادبی کمتر استفاده شده است.

۶.۱. با هم‌آبی متداعی

«تداعی واحدهای زبانی و هم‌نشینی آنها برحسب ویژگی است که آنها را در یک حوزه معنایی قرار می‌دهد. در سنت مطالعات صناعات ادبی، کاربرد این دسته از واحدهای زبان درکنار یکدیگر «مراعات نظیر» نامیده می‌شود» (صفوی، ۱۳۸۴: ۲۲). همان‌طور که در تعریف این اصطلاح جدید هم اشاره شده است، در فن بدیع بدان مراعات نظیر گفته می‌شود.

۲.۶. هم‌آوا

واژه‌های ثور، سور، صور در زبان فارسی به یک صورت /SUR/ تلفظ می‌شوند و هم‌آوا نام دارند (شفاقی، ۱۳۸۹: ۳۰؛ صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۳). این اصطلاح را در بدیع فارسی به شکل جناس لفظ معرفی می‌کنند که «کلمات متجانس در تلفظ یکی و در کتابت مختلف باشند؛ نظیر خوار، خار، و خواست، خاست» (همایی، ۱۳۷۵: ۵۷).

۳.۶. هم‌نویسی

«به رابطه میان واژه‌های متفاوتی گفته می‌شود که در نوشتار از یک صورت برخوردارند ولی صورت گفتاری‌شان متفاوت است؛ برای مثال سیر SİR و سیر seyr. در سنت مطالعات ادبی از اصطلاح «جناس خط» برای اشاره به همین رابطه استفاده شده است» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۶). براساس متن همین تعریف، معادل آن جناس خط است.

۷. تطبیق اصطلاحات سبک‌شناسی

سبک‌شناسی را می‌توان علمی به‌شمار آورد که به تجزیه و تحلیل زبان (چه گفتاری و چه نوشتاری) می‌پردازد تا ویژگی‌های آن را استخراج و دسته‌بندی کند. ظاهراً بر سر تعریف سبک‌شناسی و تفاوت آن با آنچه که بعداً تحت نام «تحلیل گفتمان» بر ساخته‌اند، اختلاف است؛ زیرا به‌سادگی می‌توان «تحلیل گفتمان» را معادل سبک‌شناسی قرار داد؛ چون همان روندهای پژوهشی که برای تجزیه و تحلیل در سبک‌شناسی به‌کار می‌رود، در تحلیل گفتمان نیز به‌کار گرفته می‌شود. با نگاهی به چند تعریف که از سبک‌شناسی و تحلیل گفتمان ارائه شده است می‌توان به این یگانگی پی‌برد.

تحلیل گفتمان: «مطالعه اینک چگونه جملات در زبان گفتاری و نوشتاری واحدهای معنایی بزرگ‌تر مانند پاراگراف‌ها و مکالمات و مصاحبات را تشکیل می‌دهند، اگرچه برخی محققان از تحلیل گفتمان برای مطالعه زبان گفتاری و از زبان‌شناسی متن در گفتمان نوشتاری استفاده می‌کنند» (آریادوست، ۲۰۰۷: ۷۳).

«تحلیل گفتمان بیشتر به پاره‌گفتارها در ارتباط با پاره‌گفتارهای پیرامونی و به ارتباط تعاملی یعنی به روابط متقابل پاره‌گفتارهای گویندگان مختلف می‌پردازد» (البرزی، ۱۳۸۶: ۲۷۸).

سبک‌شناسی: «مطالعه متغیرها در زبان که به موقعیتی وابسته است که زبان در آن استفاده می‌شود و همچنین به تأثیری که نویسنده یا گوینده در دست دارد که برای خواننده یا شنونده ایجاد کند؛ اگرچه سبک‌شناسی، گاهی شامل بررسی زبان گفتاری نیز می‌شود، اما معمولاً به مطالعه زبان نوشتاری که شامل متون ادبی می‌شود می‌پردازد.

سبک‌شناسی به انتخابات زبانی که برای نویسنده وجود دارد می‌پردازد که چرا اصطلاحات و صورت‌های خاصی را نسبت به بقیه انتخاب کرده است» (همان: ۲۳۵).

با دقت در تعاریف مذکور از سبک‌شناسی و تحلیل گفتمان معلوم می‌شود که حتی از نظر ارائه‌دهندگان نیز حدود مرز مشخصی برای این دو وجود ندارد. بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که اصطلاح جدید «تحلیل گفتمان» را معادل Discourse Analysis قرار دهیم و می‌توان آن را سبک‌شناسی گفتاری در برابر سبک‌شناسی نوشتار نامید که باز ابزارهای مطالعه هر دو تا حد فراوانی مشترک خواهند بود.

۸. جمع‌بندی

با وجود موضوعات مطالعه مشترک در زبان‌شناسی و ادبیات، زبان‌شناسان هنگام به‌کارگیری اصطلاحات رایج در ادبیات سه رویکرد داشته‌اند: رویکرد اول، اصطلاحاتی را که زبان‌شناسی از ادبیات وام گرفته است با همان مفهوم و کاربرد استفاده کرده است؛ مانند بسیاری از اصطلاحات دستور زبان فارسی چون مفعول، فاعل، فعل و... . رویکرد دوم، اصطلاحاتی را که از ادبیات وام گرفته و در آن تغییراتی داده است، در معانی جدیدی به‌کار برده است؛ مانند بعضی از اصطلاحات بیان و معانی مانند استعاره، مجاز و... . رویکرد سوم، آن اصطلاحاتی که با وجود داشتن معادل‌هایی در ادبیات فارسی، از نو ساخته شده است؛ مانند کارگفت، توسعه معنایی، هم‌نامی و... .

در این مقاله به بررسی رویکرد دوم و سوم پرداخته شده است؛ یعنی اصطلاحات رایجی که در معنای دیگری مورد استفاده قرار گرفته و اصطلاحات جدیدی که با وجود داشتن معادل بومی ساخته شده است. اطلاعات به‌دست‌آمده در حوزه‌های مشترک عبارت است از: در زمینه دستور زبان فارسی اصطلاحات رایج که با معنای دیگری به‌کار رفته‌اند عبارت‌اند از واژه، ترکیب (مرکب)، اشتقاق (مشتق)، ادات و گروه. اصطلاحات نوساخته با وجود داشتن اصطلاحاتی بومی با همان معنا و مفهوم در حوزه دستور زبان فارسی عبارت‌اند از تکواژ، بیناوند، فعل رابط، فعل واژگانی، فعل مرکب حرف اضافه‌ای، فعل حال ساده، فعل حال استمراری، شناخته، لفظ عام، ضمیر انعکاسی، ضمیر نامعین، دوسویه، پرسش‌واره، همان‌گویی، عامل، عامل بالقوه، کنش‌زا، متمم مفعول، جمله درونه‌ای، بند موصولی.

در حوزه علم معنایی واژه‌تضمن در معنای جدیدی به‌کار رفته است و واژگان نوساخته عبارت‌اند از هم‌نام، دلالت چندگانه، هم‌معنا، کنش‌های گفتاری گوینده‌محور، کارگفت،

کانون توجه، بند خنثی، کنش گفتاری غیرمستقیم، کنش گفتاری بیان احساس، کنش گفتاری اطلاع‌دهنده و تحلیل مبتدا و خبر بودن.

در علم بیان از اصطلاحات کنایه، استعاره و مجاز در معنی دیگری استفاده شده است و اصطلاحات جدیدی که بر ساخته‌اند عبارت‌اند از: جمله اصطلاحی، تیرگی، افزایش معنایی، طرحواره حرکتی، طرحواره حجمی، جزعواژگی، انتزاع‌زدایی، انتقال معنایی، الگوشدگی و هم‌بافت.

در علم بدیع و سبک‌شناسی شاهد ساخت اصطلاحات جدیدی هستیم مانند باهم‌آیی متداعی، هم‌آوا، هم‌نویسی و تحلیل گفتمان.

پی‌نوشت

۱. انشاء اصطلاحی است به معنی خلق و ایجاد و در اصطلاح به جمله‌ای می‌گویند که ذاتاً قابل صدق و کذب نباشد، مانند پیامرز و بیخس و به گوینده آن صدق و کذب نسبت داده نمی‌شود. همین‌طور در معنای انشاء می‌توان گفت جمله‌ای است که مضمون آن حاصل و محقق نمی‌شود تا آن جمله بر زبان نیاید (یعنی به محض تلفظ جمله، مضمون آن به وقوع پیوسته است) مانند مفهوم «انجام‌دادن کار» که در فعل بکن نهفته است و مفهوم عدم انجام عمل که در نکن نهفته است... هر چیزی است که انجام نمی‌شود جز با بیان آن و انشاء بر دو نوع است: انشای درخواستی و غیردرخواستی.

منابع

- البرزی، پرویز (۱۳۸۶) *مبانی زبان‌شناسی متن*. تهران: امیرکبیر.
- انوری، حسن و همکاران (۱۳۷۴) *دستور زبان فارسی ۲*. تهران: فاطمی.
- بدری‌زاده، فضل‌الله و منیژه یوحناایی (۱۳۸۱) «اصطلاحات زبان‌شناسی و مشکل تعدد معادل‌ها در زبان فارسی». *پژوهش زبان‌های خارجی*. شماره ۱۳: ۱۷-۳.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۱۱ هـ. ق) *مختصرالمعانی*. قم: دارالفکر.
- خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۸۱) *دستور زبان فارسی*. تهران: مهتاب.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۸۴) *دستور زبان فارسی*. تبریز: دانشگاه تبریز.
- رحیمی‌ان، جلال (۱۳۸۱) *دستور زبان فارسی: صورت، نقش و معنا*. شیراز: دانشگاه شیراز.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۲) «شرح و بازبینی چند اصطلاح علم بیان از دیدگاه زبان‌شناسی». *فصلنامه فرهنگستان هنر*: ۷۷-۵۴.
- شقایق، ویدا (۱۳۸۹) *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴) *نگاهی تازه به بدیع*. تهران: فردوسی.
- _____ (۱۳۷۹) *بیان*. تهران: فردوسی.
- _____ (۱۳۷۵) *معانی*. تهران: میترا.
- صفوی، کورش (۱۳۸۴) *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*. تهران: فرهنگ معاصر.

- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲) دستور مفصل امروز. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۸) دستور مختصر امروز. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۳) فعل و گروه فعلی. تهران: سروش.
- قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۱) دستور زبان فارسی پنج استاد. تهران: نگاه.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۸۸) دستور زبان فارسی، واژگان و پیوندهای ساختی. تهران: سمت.
- _____ (۱۳۷۴) دستور زبان فارسی، بر پایه نظریه گشتاری. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- معین، محمد (۱۳۷۷) فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- میرعمادی، سیدعلی (۱۳۷۴) نحو زبان فارسی. تهران: سمت.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۶) دستور زبان فارسی ۱. تهران: سمت.
- هاشمی، احمد بن ابراهیم بن مصطفی (۱۳۷۹) جواهرالبلاغه فی المعانی و البیان و البدیع. قم: بخشایش.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۵) فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: هما.
- یول، جرج (۱۳۸۹) کاربردشناسی زبان. ترجمه محمد عموزاده مهدیرجی و همکاران. تهران: سمت.
- Aryadoust, Seyed VAhid (2007) *A Dictionary of Sociolinguistics*. Shiraz: Faramatn.
- Hafman, Th.r (1993) *Realms of Meaning*. New York: Longman Group limited.

